

جایگاه^۱ اشرافیت نظامی در ساختار سیاسی عهد ایلخانان

سید ابوالفضل رضوی^۲

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۲/۰۴، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۷/۱۷)

چکیده

قدرت نوظهوری که در پرتو شخصیت چنگیز و با شرکت فعال سران قبیله‌ای در اوایل قرن ۷هـ.ق/۱۳م به وجود آمد ماهیت کاملاً نظامی داشت. نیروهای نظامی رکن اصلی قدرت مغولی بودند و اصلاحات چنگیز در زمینه‌های سیاسی و حقوقی به طور مشخص بار نظامی داشت. جنگ در میان مغول‌ها پدیده‌ای معمولی بود و تأمین اقتصاد از طریق غارت یکی از مهم‌ترین شیوه‌های تأمین معاش قلمداد می‌شد. این مسأله به نوبه خود بر نفوذ سران نظامی می‌افزود و ساختار قدرت مغول در مناطق متصرفی را رنگ و روی نظامی می‌بخشید.

حکومت ایلخانان نیز ماهیتی نظامی داشت و به خصوص در دهه‌های آغازین حکومت‌داری آن‌ها، اشرافیت نظامی از نفوذ بیشتری برخوردار بودند. این اشرافیت نظامی که در سیاست و اقتصاد گرایش گریز از مرکز داشت تا آخر عهد ایلخانان نفوذ نسبی خود را حفظ کرد و یکی از ارکان قدرت به شمار می‌رفت. جایگاه اشرافیت نظامی و زمینه‌های نفوذ آن در ساختار حکومت ایلخانان در گذار از اقتصاد عرفی به اقتصاد امری، با اعتنا به جایگاه اهل شمشیر در تاریخ ایران پیشاایلخانی، مسأله‌ای است که مقاله حاضر با رویکرد توصیفی-تحلیلی و با هدف نشان دادن تأثیر آن بر ماهیت حکومت ایلخانان و میزان اقتدار شخص ایلخان سعی در بررسی آن دارد.

کلید واژگان: ایلخانان، ساخت سیاسی، اشرافیت نظامی، اقتصاد عرفی، اقتصاد امری

۱. Position

Abolfazlrazavi @Khu.ac.ir

۲. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران

۱. مقدمه

پیدایش حکومت ایلخانی واقعیتی بود که از بطن امپراتوری مغول زاده شد و طبیعی بود که ساختار حاکم بر آن را الگوی خود قرار دهد. در این زمینه اگرچه جامعه ایلی مغول در حد فصل مرگ چنگیز تا زمان قآنی منگو (۶۵۸-۶۵۷هـ.ق/۱۲۶۰-۱۷۰م) تا اندازه‌ای متحول شده بود، اما دستورات منگو قآن به هولاکو حکایت از آن داشت که هنوز نگاه خانه به دوشی و نگرش ایلی تعیین‌کننده نوع رفتار مغول‌هاست. قآن به هنگام اعزام هولاکو به او توصیه کرد «یوسون و یاسای چنگیزخان را در کلیات و جزئیات امور رعایت کن... و رعایا را از تکلیفات ناموجه آسوده کن و مملکت یاغیان را به قدرت خدای بزرگ بگشای تا بیلاغ و قشلاغ شما بسیار گردد...» (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۶۲: ۶۸۷/۲). یاسای چنگیز برآیند مدون سنت‌های ایلی و مشخص‌تر قوانین نظامی و جنگی بود. این قوانین به مدنیت توجهی نداشت و دوری از شهرنشینی را توصیه می‌کرد. اشاره به برگشودن ممالک غربی و یاغی پنداشتن ساکنان یک‌جانشین آن به انگیزه بسیاری یورت‌های بیلاق و قشلاق، ضمن این‌که بی‌توجهی به جامعه و اقتصاد مدنی را نشان می‌دهد، از سرگیری جنگ و تهاجم به عنوان اصل پذیرفته شده نظام ایلی را در خود دارد. همه این‌ها در حالی است که هولاکو به منطقه‌ای اعزام می‌شد که صرف‌نظر از دوران جنگ و گریز اداره عملی امور جامعه جز از طرق اداری و سنن تثبیت شده سیاسی امکان‌پذیر نبود. در عمل هم مغول‌ها پیش از آمدن هولاکو در یک حالت اجبار به این سنن روی آورده و نظر بر کارآمدی بیشتری که داشتند آن‌ها را به کار گرفته بودند. پس از آمدن هولاکو و شکل‌گیری حکومت ایلخانی در یک حالت اجبار و یا اختیار همین تجربه دوران اخیر مورد استفاده قرار گرفت. روند تحولات سیاسی و اقتصادی نیز در روی آوردن دستگاه ایلخانی به سنت‌های اخیر مؤثر افتاد و حتی ایلخانان نامسلمان با وجود تمام اهمیتی که برای ساختار نظامی-ایلی مغولی قائل بودند نتوانستند نسبت به این سنن بی‌توجه باشند؛ بنابراین ساختار سیاسی، اقتصادی و حقوقی دوره ایلخانی به طور اعم و ساخت سیاسی آن به طور اخص در حالتی که به طور دقیق تعریف نشده بود دو رویکرد ایلی و مدنی را به صورت هم‌زمان در خود داشت. نوشتار حاضر تنها به چگونگی ساختار سیاسی ایران عهد ایلخانان براساس تأثیرپذیری از ماهیت نظامی امپراتوری مغول می‌پردازد و سعی بر آن دارد که تأثیر

گرایش گریز از مرکز اشرافیت نظامی مغول در سیاست و اقتصاد را به عنوان نموده‌های «اقتصاد نظامی» مورد تبیین و تفسیر قرار دهد. درباره اشرافیت نظامی و میزان نفوذ آن‌ها در عهد ایلخانان مطالب ارزنده‌ای در کتب پژوهشگران این عصر ارائه شده است. «دین و دولت در ایران عهد مغول» اثر شیرین بیانی، «مسائل عصر ایلخانان» اثر منوچهر مرتضوی؛ «تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران» اثر لمبتون؛ «نظام اجتماعی مغول» اثر ولادیمیر تسف؛ «مناسبات کشاورزی در عهد مغول» اثر پتروشفسکی، «شهر، سیاست و اقتصاد در عهد ایلخانان» اثر سید ابوالفضل رضوی و مقاله «ماهیت ایرانی حکومت مغولان» از ایشان از این جمله است. در این میان باید از رساله دکتری جواد عباسی با عنوان «امارت در ایران عهد مغول» یاد کرد که در سال ۱۳۷۹ در دانشگاه تهران انجام شده است. این رساله حجیم که بخش عظیم آن به معرفی امیران و معرفی مناصب مرتبط با امرا پرداخته است، در مواردی جایگاه و کارکرد امرا را در ساختار حکومتی مغولان و نفوذ آن‌ها در تحولات عهد ایلخانان را بررسی کرده، اما به صورت پراکنده و غیرمنسجم به این موضوع پرداخته و رویکرد تاریخی محض به موضوع دارد. در این مقاله از همه این منابع استفاده شده است، اما فقدان مقاله مستقل و روشمند درباره جایگاه و کارکرد اشرافیت نظامی در ساختار عهد ایلخانان این بررسی را ایجاب کرده است. نوشتار حاضر با رویکرد توصیفی-تحلیلی و اهتمام هم‌زمان به دو وجه تبیین و تفسیر داده‌های تاریخی (مرتبط با موضوع)، جایگاه اشرافیت نظامی عهد ایلخانان و چگونگی مناسبات آن‌ها با بزرگان دیوانی را با هدف نشان دادن تأثیر آن بر ساختار حکومت ایلخانی و میزان اقتدار شخص ایلخان به عنوان مسأله تحقیق بررسی و تحلیل می‌کند.

۲. چارچوب نظری

«جان هیکس» در کتاب «نظریه‌ای درباره تاریخ اقتصاد» از دو نوع «اقتصاد عرفی» و «اقتصاد امری» یاد می‌کند. «اقتصاد عرفی» که تقریباً با نگاه ابن خلدون درباره شرایط اقتصادی-اجتماعی جوامع بدوی و نوعی حالت کمون و نظم طبیعی حاکم بر آن‌ها مطابقت دارد، نظامی است که حالتی یکنواخت دارد و نظم ناخودآگاه بر آن حاکم است. در این شیوه جنبه‌های آمریت و اجبار کمتر به چشم می‌خورد. افزایش جمعیت و عدم کفایت شرایط اقلیمی در پاسخ‌گویی به نیازهای جمعی

موجب توجه مردم این اقلیم به قلمرو همسایگان در قالب جنگ و تهاجم می‌شود و مقدمات آشفته‌گی در اقتصاد عرفی و پیدایش «اقتصاد امری» را فراهم می‌آورد. در این مرحله معمولاً یک خودکامگی در رأس هرم قدرت قرار می‌گیرد که ناشی از همان آشفته‌گی در اقتصاد عرفی است. هیکس از این مرحله آشفته‌گی با عنوان «اقتصاد نظامی» یاد می‌کند. در این مرحله اعمال قدرت در یک چارچوب کاملاً خودکامه و بر پایه سلسله مراتب و نظم خشک نظامی صورت می‌گیرد. غارت، اغتشاش و آشفته‌گی در اقتصاد نظامی امری کاملاً طبیعی است، اما این وضع نمی‌تواند در بلند مدت باقی بماند و اقتصاد نظامی باید جای خود را به «اقتصاد امری» بدهد. در این مرحله که دستگاه قدرت وضعیت سیاسی-اداری خود را تا حدی تثبیت می‌کند ممکن است برخی شیوه‌های اقتصاد عرفی دوباره خود را نشان دهد، اما به تدریج که جهت‌گیری نظامی (لشکری) دستگاه قدرت به نفع رویکرد اداری (کشوری) آن کم رنگ‌تر می‌شود زمینه ظهور چنین شیوه‌هایی نیز کمتر می‌گردد. در این مرحله که حکومت مرکزی به جای روش‌های عرفی از یک سیستم بورکراسی و نظام دیوان‌سالاری در اداره امور بهره می‌گیرد به جای جنگ و غارت و غنیمت با بهره‌گیری مثبت از رعایا (مردم مغلوب) سعی در سامان‌دهی به اقتصاد سیاسی می‌شود.

براساس دیدگاه جان هیکس می‌توان بیان کرد که ساختار یکنواخت و نظم ناخود آگاهی که بر نظام قبیله‌ای مغول‌ها حاکم بود به تدریج رو به تحول گذاشته و با نظام تقریباً متمرکزی که چنگیز بانی آن بود چندان هم‌خوانی نداشته است. افزایش و انسجام جمعیت، تمرکز نسبی قدرت، اختلافات قبیله‌ای، کافی نبودن امکانات طبیعی و اقلیمی برای پاسخگویی به نیازهای جمعی و خطر بالقوه‌ای که قدرت نوظهور چنگیزی را به سبب ملاحظات اخیر تهدید می‌کرد از نشانه‌های این عدم هم‌خوانی بود. روی آوردن مغول‌ها به قلمرو همسایگان برای فائق آمدن بر مشکلات اخیر که در اصل ناشی از آشفته‌گی در اقتصاد عرفی بود و تکافوی نیازهای معیشتی آن‌ها را نمی‌کرد راه را برای پیدایش اقتصاد امری هموار کرد. در این میان برتری اشرافیت نظامی و گرایش‌های سیاسی-نظامی آن‌ها و اعمال قدرت در چارچوبی کاملاً خودکامه و بر پایه سلسله مراتب نظامی که می‌توان با عنوان اقتصاد نظامی از آن یاد کرد، در این مرحله از جهت‌گیری مغول‌ها به خوبی آشکار است. در این دوره غارت، اغتشاش، ویرانی و کشتار به عنوان واقعیت‌هایی کاملاً طبیعی و از مقتضیات دوران فتوحات بود. در این زمان تمامی تلاش‌ها برای

بهره‌برداری بیشتر تنظیم شده و همراه با گسترش فتوحات، بهره‌برداری‌های اخیر هم صورت منظم‌تری به خود گرفته است. این دوره (مرحله اقتصاد نظامی) را می‌توان یک دوره گذار دانست که با گذشت آن تمایلات افزون‌طلبانه و بی‌توجهی نسبت به رعایای جدید به تدریج جای خود را به پذیرش سنت‌های اداری-اجرایی این جوامع و به اصطلاح معیارهای خاص مرحله اقتصاد امری می‌دهد (هیکس، ۲۵۳۶: ۲۰-۳۰). گذار از اقتصاد نظامی به اقتصاد عرفی در ایران اندکی بیشتر به طول انجامید و می‌توان نمونه‌های آن را در عصر نامسلمانی ایلخانان دنبال کرد. با وجود پذیرش بسیاری از سنن اداری-اجرایی ایرانی و نوعی دوآلسیم (کارکرد اهل قلم و اهل شمشیر) مؤثر بر ماهیت حکومت ایلخانان، نفوذ بیشتر اشرافیت نظامی در این عصر، تا مدت‌ها پس از مسلمانی مغول‌ها، ناشی از همین پایایی بیشتر دوران برتری اقتصاد نظامی است.

۳. برتری اشرافیت نظامی در ساختار قدرت مغول

حکومت ایلخانی تلفیقی از اشکال حکومتداری مغول‌ها و رسوم دولت‌داری ایرانیان بود و اقتصاد آن هم تحت تأثیر همین مسأله بود. قدر مسلم در سراسر عهد ایلخانی این تلفیق اشکال به یک نسبت نبود و بسته به مراحل مختلف زمانی، نسبت آن‌ها به یکدیگر شدت و ضعف داشت. نظر به ماهیت نظامی ساختار ایلی، ساخت سیاسی ایران عهد ایلخانان هم نظامی‌وار اداره می‌شد و برتری را از آن مغول‌ها می‌دانست. به خصوص در مراحل آغازین حکومت‌داری ایلخانان این رویکرد شدیدتر بود. ماهیت نظامی حکومت مغول‌ها و برتری سران نظامی از زندگی خانه به دوشی و ملاحظات اقلیمی مربوط به آن ناشی می‌شد و ایلخانان این رویکرد را از نگرش کلی حاکم بر امپراتوری مغول به ارث برده بودند. رویکرد اقتصادی به جنگ، به عنوان آسان‌ترین طریق معیشتی در نزد مغول‌ها واقعیتی جا افتاده بود. تأمین اقتصاد از طریق جنگ تنها در سایه حضور فعال یک نوع اشرافیت ایلی امکان‌پذیر بود و از زمان قدرت‌گیری چنگیز این اشرافیت ایلی نقش مؤثری در ایجاد و ثبات قدرت مغول‌ها ایفا کرده بود. قدرت چنگیز با شرکت فعال همین سران نظامی تأسیس شده بود و به ضرورت مبین منافع آن‌ها بود. در نظر این اشرافیت ایلی جنگ دائم، جنگی که با خود فتح و منفعت به همراه داشت، فعالیت‌فعالیت تولیدی بود و هر گونه کارکرد سیاسی براساس آن تنظیم می‌شد. پیش از چنگیز

هم و وضعیت به همین منوال بود و معیشت و فعالیت تولیدی بزرگان نظامی از طریق جنگ‌های دائمی قبیله‌ای و یا بهره‌کشی از آرات‌های (بردگان) صحرانشین تأمین می‌شد (رشیدالدین فضل الله، ۱۳۶۲: ۱/ ۳۴۹؛ ولادیمیرتسفس، ۱۳۶۸: ۶۸-۶۹؛ مزارعی، ۱۳۴۸: ۲۱۹). هر جنبه‌ای از زندگی ایلات و هر گونه فعالیتی در درون استپ بی‌تأثیر از زور و رویکرد نظامی نبود. حیات صحرانشینی در ذات خود خشکی و خشونت می‌طلبید و نظام حاکم بر زندگی صحرانشینان ماهیت نظامی داشت. تعصب مغول‌ها و خود برتری‌ی ایشان که در ذات خود بی‌توجهی به زندگی یک‌جانشینی و شاخ‌صه‌های زندگی مدنی به همراه داشت نیز از همین رویکرد آن‌ها نشأت می‌گرفت. چنین به نظر می‌رسد که برای مغول‌ها برقراری ارتباط با جوامع یک‌جانشین جز از طریق جنگ و رویکرد برتری‌طلبانه قابل تصور نبود و از این مناسبات تنها تأمین اقتصادی را مد نظر داشتند. قدرت‌گیری چنگیز در کامل‌ترین صورت خود پیامد یک چنین نگرشی بود و اقدامات او ماهیتی کاملاً نظامی داشت. وظایفی که چنگیز به هر یک از چهار پسر خود به عنوان ارکان امپراتوری مغول محول کرده بود (رشیدالدین فضل الله، ۱۳۶۲: ۲۲۷/۱؛ جوینی، ۱۳۷۰: ۲۷/۱؛ ابن عبری، ۱۳۶۴: ۲۹۹) و تدوین یاسا به عنوان نظام‌نامه حقوقی و تکالیفی که از تابعان طلب می‌کرد، پیش از هر چیز از حاصل اندیشه یک فرمانده نظامی بود تا یک مدیر اجرایی. مرکز ثقل حیات سیاسی- اجتماعی مغول‌ها سپاه بود. در سپاه سرداران چنگیز و به ویژه آن‌ها که از میان کشیک‌چیان برمی‌خاستند اهمیت بیشتر داشتند و ریاست نیروهای جنگی در سراسر قلمرو در دست این افراد قرار داشت که به وسیله شخص چنگیز آزموده شده بودند (بارتولد، ۱۳۶۶: ۷۹۸). مخاطبان اصلی چنگیز در اقداماتش نیز همین اقشار برگزیده نظامی بودند که عنوان طرخان و یا نویان داشتند (ولادیمیرتسفس، ۱۳۶۵: ۱۳۴، ۱۵۴، ۱۷۶-۱۷۷). رعایا و مردم عادی مخاطبین چنگیز نبودند و کلمات قصار (بیلیک) و گفته‌هایی که به او نسبت داده‌اند اشرافیت نظامی را مخاطب قرار می‌داد. خان‌زادگان، نویانان و اشرافیت لشکری (ترخانان) مورد نظر چنگیز بودند و دیگر رعایای ایلی در قالب دسته‌های دهه، صده، هزاره و تومان تحت فرمان آن‌ها قرار داشتند (بارتولد، ۱۳۶۶: ۸۰۱-۸۰۳). ده منصبی که بارتولد به نقل از افسانه بهادران به عنوان مناصب اجرایی زمان چنگیز برمی‌شمرد همگی مناصبی نظامی بودند (همان: ۷۹۵-۷۹۶). قدرت مغولی بر پایه کارکرد چهار عنصر خوانین، خواتین، اشراف و

رعایا موجودیت داشت و تا پیش از تهاجم مغول‌ها به ممالک هم‌جوار، جنگ و برتری‌طلبی نظامی رابطه میان سه عنصر نخست را با رعایا نظام می‌بخشید. نظر به جایگاه خاص امیران نظامی در ساختار حکومت نوظهور مغولی طبیعی بود که به شدت مورد اهتمام چنگیز باشند و در هرم اجتماعی نوپدید، جایگاه برجسته‌ای داشته باشند. این جایگاه که در سراسر عهد فرمانروایی مغول‌ها تداوم داشت، از همان زمان حیات چنگیز نمایان بود و در مواردی فرماندهی نظامی را بدون این که خود در جنگ مشارکت داشته باشد به امیران می‌سپرد. از جمله این امیران می‌توان به «موقلی گویانگ؛ بُورغول نویان؛ جاموکا؛ سبتای بهادر؛ جبه نویان و تغاجار بهادر»^۱ اشاره کرد (ر شیدالدین فضل الله، ۱۳۷۳: ۴۲۱-۴۲۵ به نقل از عبا سی، ۱۳۷۹: ۳۰-۳۴). اشرافیت ذی‌نفوذ عصر چنگیزی از میان سران قبایل برخاسته بودند و بنابراین توان هم‌آوردی با خاندان چنگیزی که خود از بزرگان طایفه قیات بودند را داشتند؛ این مهم که امکان حفظ موقعیت و زمینه‌های انتقال جایگاه ایشان را برای فرزندان‌شان فراهم می‌کرد، نوعی مشروعیت را برای آن‌ها می‌آورد که تنها در صورت تأمین منافع حاضر به تعامل با خاندان چنگیزی بودند. چنان که برخی همچون جاموکا نظر به پایگاه بلندی که داشت، در مقابل شخص تموچین به مخالفت پرداخت. در قوریلتای تأیید مقام خانی چنگیز در سال ۶۰۴هـ/۱۲۰۶م نیز جهت‌گیری امیران بسیار تعیین‌کننده بود.

۴. عهد ایلخانی و برتری اشرافیت نظامی

حکومت ایلخانان از روی نمونه امپراتوری مغول تشکیل شده بود و ساختار آن در مقیاسی کوچک‌تر همان ساختار امپراتوری با تأثیرپذیری از رسوم محلی بود. اگرچه ساختار قدرت مغول‌ها از سنن حکومتی چین تأثیرپذیر بود و به ویژه در عهد فرمانروایی قاآن‌های جانشین چنگیز، در پرتو حضور فعال‌تر مغول‌ها، این اثرپذیری نیز بیشتر بود و بنابراین غیرمستقیم بر ساختار حکومت ایلخانان نیز اثرگذار بود، اما باید در نظر داشت که دیدگاه برخی از صاحب نظرانی که ساختار حکومتی این عصر را اقتباسی از نظام دوگانه حکومتی حاکم بر چین قلمداد می‌کنند قابل نقد نشان می‌دهد. (۱) در اعزام هولاکو عوامل اقتصادی و سیاسی به صورت هم‌زمان نقش داشت و تأمین اهداف اقتصادی و سیاسی از طریق جنگ مورد نظر بود. عملیات هولاکو و

تثبیت موقعیت او از راه جنگ و غارت انجام شد و ساختار قدرت او از همان آغاز صیغه پررنگ نظامی داشت. رشیدالدین فضل الله در شرح دستور قآن مبنی بر پیوستن دو نفر از هر ده نفر از لشکریان فرزندان و فرزندزادگان چنگیز به هولاکو تصریح می‌کند که فرزندان امرای بزرگ و برگزیده در این جهت انتخاب شدند. این امر حاکی از آن است که هسته مرکزی سپاهیان هولاکویی نیز از اشرافیت نظامی تشکیل شده و اشرافیت مغولی در بنیان قدرت او نقش اصلی داشت (رشیدالدین فضل ل الله، ۱۳۶۲: ۴۱۵/۱-۴۱۶). امرای بزرگی همچون ایلکای نوین، سونجاق نوین، سونتای نوین، ابتای نوین، سماغارنوین، شکتورنوین و ارغون آقا از جمله این بزرگان بودند که رشیدالدین فضل الله در شرح مسأله جانشینی آباقا به جای پدر از آن‌ها یاد کرده و ذکر نام همه آن‌ها را موجب تطویل کلام دانسته است (رشیدالدین فضل الله، ۱۳۶۲: ۷۴۲/۲). انتخاب ایلخان و یا تأیید حکومت او در قوریلتای توسط همین اشرافیت نظامی صورت می‌گرفت و نقش آن‌ها در این خصوص بسیار بارز بود. انتخاب ایلخان در ایران هم تشریفاتی همانند انتخاب قآن داشت. در زمانی که خان قبلی یکی از فرزندان را برای جانشینی تعیین کرده بود با برپایی قوریلتای و رعایت تشریفاتی ویژه او را به حکومت می‌نشانند و در غیر این صورت یکی از خان‌زادگان را به حکومت انتخاب می‌کردند. معمولاً این انتخاب به آسانی صورت نمی‌گرفت و دسیسه‌های خان‌زادگان و امرا و توطئه‌های پشت پرده چگونگی آن را تحت تأثیر قرار می‌داد. نقش امرا در این میان بسیار تعیین‌کننده بود و جهت‌گیری‌های ایشان سهم مهمی در تثبیت قدرت مدعی جانشینی داشت. آن‌ها با بهره‌گیری از نفوذ سنتی و پایگاه اشرافی خویش که نوعی مشروعیت کارکردی برای ایشان در پی داشت؛ نفوذی که در میان خواتین داشتند و زمینه تعامل و تقابل با خان‌زادگان را برایشان هموار می‌کرد؛ حضور فعال در اردوها و دستگاه ایلخانی که موجبات اشراف بر شرایط را برای آن‌ها فراهم می‌نمود و البته مناسبات دو جانبه‌ای که با رجال ایرانی و اقشار اهل قلم داشتند و امکان دخالت مؤثرتر را در اختیار ایشان قرار می‌داد، در این خصوص و البته در سایر امور ایفای نقش می‌کردند و بنابراین یکی از مهم‌ترین ارکان تصمیم‌گیری و تأثیرگذاری در امور قلمداد می‌شدند (رک: عباسی، ۱۳۷۹: ۲۸۹، ۲۹۹-۳۰۰، ۳۰۵-۳۰۶). در این میان البته برخی از امرا نفوذ بیشتر و سهم تعیین‌کننده‌تری داشتند، تا جایی که می‌توان در کنار هر یک از ایلخانان امیر مقتدری را نشان کرد و به گونه‌ای از زوج قدرت در

هر عصری سخن به میان آورد. ارتباط متقابل کیتبوقانیان- هولاکو، سونجاق نویان- آباقا و احمد، امیر بوقا- ارغون، شیکتور نویان و آقبوقا- گیخاتو، طغاجارنویان- بایدو؛ امیر نوروز- غازان، قتلغ نویان و امیرچوپان- الجایتو، امیر چوپان- ابوسعید را می توان نمودهایی از این میزان نفوذ دانست (عباسی، ۱۳۷۹: ۲۸۸). البته از یاد نبریم که با وجود این همه نفوذ و نزدیکی، از آنجا که ساخت قدرت در عهد ایلخانان به گونه ای بود که گاهی امکان زیاده خواهی را برای امرا فراهم می آورد، ایلخانان مجبور به شدت عمل و تسویه حساب خونین با همین امرای ذی نفوذ می شدند که قتل بوقا، نوروز و خاندان چوپانی از جمله نمودهای آن قلمداد می شود. ایلخانان تا زمان غازان تشریفات مغولی را در هنگام جلوس رعایت می کردند و اغلب نظر خان بزرگ را نیز جویا می شدند. در دو مورد از قدرت گیری ایلخانان نامسلمان یعنی «آباقا» (۶۶۳- ۶۸۰هـ/ق- ۱۲۶۵-۱۲۸۲م) و پسرش «ارغون» (۶۸۳-۶۹۰هـ/ق- ۱۲۸۵-۱۲۹۲م) این تشریفات مغولی به دقت اجرا شده و اهمیتی که دیدگاه خان بزرگ در این زمینه داشته انعکاس یافته است. در قوریلتای ایلخانی آباقا استناد بزرگان و امرا و خان زادگان این بود که «... تو آقای تمامت پسرانی و رسوم و یاسای قدیم و حدیث نیکو می دانی و ایجان در حال حیاه تورا ولی عهد کرده...» (رشیدالدین فضل الله، ۱۳۶۲: ۷۴۲/۲). آگاهی بر رسوم و یاسای قدیم و انتخاب او از طرف هولاکو نقش مهمی در انتخاب وی داشت، اما با تمامی این ها رشیدالدین فضل الله آورده است که آباقا تا زمانی که حکم ایلخانی او به وسیله قآن تأیید شد بر تخت ننشسته و بر صندلی حکم می کرد (همان، ۷۶۵). ارغون هم با وجود این که براساس شیوه ای که خلاف یاسا و یوسون مغول ها بود، از طریق قیام مسلحانه و پیروزی بر ایلخان حاکم به حکومت رسید، تشریفات ایلخانی را رعایت کرد و حکومت خود را به تأیید قآن رسانید (همان، ۸۱۲). در مراسم انتخاب ایلخان رؤسای قبایل مغول و صاحب منصبان متنفذ و خوانین شرکت داشتند، اما نقش اصلی در جریان انتخاب یا تأیید حکومت نامزد مورد نظر از آن خان زادگان و امرا بود و زنان نقش تعیین کننده ای نداشتند (اشپولر، ۱۳۶۸: ۲۵۹). نقش امرا و خان زادگان در انتخاب ایلخانانی همچون «احمد» (۶۸۰-۶۸۳هـ/ق- ۱۲۸۲-۱۲۸۵م) و «گیخاتو» (۶۹۰-۶۹۳/۶۹۲-۱۲۹۵م) و همین طور توطئه علیه این دو و جایگزینی «بایدو» (۶۹۳-۶۹۴هـ/ق- ۱۲۹۵-۱۲۹۶م) به جای گیخاتو و یا پذیرفتن حکومت «غازان» (۶۹۴-۷۰۳هـ/ق- ۱۲۹۶-۱۳۰۳م) به جای بایدو بسیار مهم بود و

مراسم انتخاب (قوریلته‌ای) کاملاً جنبه نمادین داشت. از زمان غازان به بعد با وجود این که جلوس ایلخان براساس مراسم اسلامی صورت می‌گرفت، تشریفات مغولی به طور کامل از میان نرفت و تا آخر عهد ایلخانی قوریلته‌ای را برپا می‌داشتند. ماهیت نظامی این حکومت و رویکرد آن تا آخر عهد آنها با شدت و ضعف باقی ماند و در بهترین حالتی که در زمان مسلمانی ایشان به وجود آمد حکومتشان به آنچه که در دوران سلجوقی پس از عهد سلاجقه بزرگ وجود داشت شبیه بود. در مورد غازان که همانند پدر علیه ایلخان وقت قیام کرد و قشر عظیمی از مغول‌ها فرمان او را گردن نهادند، نقش طبقات نظامی بارز بود و حمایت بزرگانی همچون امیر نوروز، طغاجار، چوپان، قورمشی و بوغدای از وی تأثیر فراوان داشت (رشیدالدین فضل الله، ۱۳۶۲: ۹۰۵/۲). این در حالی بود که برخی از امرا در زمان سلطنت احمد تکودار با اسلام‌پذیری او و نفوذ رجال مسلمان بیمناک شده بودند و جهت‌گیری‌های آنها در سقوط احمد و قدرت‌گیری ارغون نقش بسزا داشت. در زمان او اگرچه به گزارش وصاف «غلغل قرابه» جای خود را به «قلقل مصاحف» داد (وصاف، ۱۳۳۸: ۳۲۵) و با مسلمانی ایلخان و خیل عظیم مغول‌ها اوضاع متحول شد، اما هنوز اکثریت مغول‌ها نگاه نظامی و برتری‌جویانه به رعیت داشتند و نمودهایی از گرایش‌های گریز از مرکز وجود داشت. تسویه حساب‌های سیاسی در هنگام جلوس ایلخان و قتل سران لشکری و کشوری امری عادی بود و به غیر از قتل وزراء و دیوان‌سالاران که مورد توجه عام محققان قرار گرفته، کشتار امرای نظامی و بزرگان و خان‌زادگان مغولی نیز کم نبوده است. در این زمینه افراط عمل غازان به عنوان ایلخانی که نام محمود و عنوان سلطان داشت از دیگران بیشتر بود. انتخاب یا تأیید انتخاب ایلخان در دوران نامسلمانی امری ساده نبود و در دوره چهارده ساله مرگ آباقا تا قدرت‌گیری غازان موقعیت ایلخانان در این زمینه تا حدودی متزلزل بود. در این خصوص قدرت و شخصیت خان‌زادگان، اعمال نفوذ و تطمیع و تهدید از طرف آنها به همراه منفعت‌طلبی و جهت‌گیری سران نظامی نقش بسیار مهمی داشت. رشیدالدین فضل الله تزلزل و هرج و مرجی که در زمان استقرار ایلخان جدید به وجود می‌آمد را این چنین آورده است:

«... و اگر بعضی را به طریق ارث مسلم گشته، بی‌وجود منازع و مخاصم صورت نبسته. علی‌التخصیص در ایام مغول که همگان را بعننه مقوم و مصور و مشاهده معلوم و مقرر است

که در هر انقلابی چه مایه اضطراب و بولغاق اتفاق می افتاد و از التهاب آتش فتنه تیغ آبگون چند خون بر خاک می ریخت و چند سر بر باد می داد و بازار تاراج رواج یافته اجناس و انواع هر متاع کساد می پذیرفت و خان و مان بسیار معتبران و اعیان زمان به واسطه قتل و نهب متقلع و مستأصل می گشت تا بعد از آن جلوس پادشاهی میسر می شد و معهذا مدتی مدید قواعد آن کار متزلزل بودی و هر روز واردی موجب تشویش و تفرقه روی نمودی و در حیز استقرار قرار نیافتی...» (رشیدالدین فضل الله، ۱۳۶۲: ۴/۲).

با وجود این پس از استقرار، اختیارات حکومتی به طور کامل در دست ایلخان بود و با وجود اهمیتی که سران نظامی در این حکومت داشتند تصمیم گیری های او از هر امر دیگر مهم تر بود. تعیین مقامات لشکری و کشوری در رده های بالا به وسیله شخص ایلخان انجام می گرفت و اغلب پس از جلوس ایلخان افراد جدیدی مقامات لشکری و کشوری را اشغال می کردند. در این خصوص نظر بر ماهیت نظامی قدرت ایلخانان توجه به امور لشکری مهم تر نشان می داد. امیرالامراء (امیر اولوس)، امرای تومان، هزاره، صده و دهه معمولاً به وسیله ایلخان تعیین می شد و تعیین مراتب و مشاغل ایشان به موجب اطلاعات شخصی ایلخان و یا به توصیه و تأیید افراد نزدیک به وی انجام می گرفت (اشپولر، ۱۳۶۸: ۳۹۹-۴۰۲). توجه به مناطق مرزی و موقعیت سپاهیان ساکن در آن حدود و دقت در تعیین حکام یا فرماندهان اعزامی به این مناطق برای ایلخان اهمیت زیادی داشت. نظر به خطرات همیشگی که قلمرو ایلخانان را از حوادث مختلف تهدید می کرد، توجه بیشتر به مناطق مزبور امری ضروری بود. یکی از عوامل مهمی که موجب می شد موقعیت سران نظامی در حکومت ایلخانی نادیده گرفته نشده و یا کم رنگ نشود همین خطرات احتمالی و لزوم آمادگی روزافزون برای جنگ در این مناطق بود. اشاره های وصاف و بعدها نخجوانی به مقامات و مناصب نظامی و اصطلاحاتی که در این زمینه به کار می رفته و بسیاری تا دوران جلایریان مر سوم بوده است، اهمیت لشکریان و تأثیرگذاری آنها در جریان امور را نشان می دهد. علاوه بر امرایی که در رأس سلسله مراتب سپاه بودند، سکورچیان، اختاچیان، قورچیان، یورتچیان، الدوچیان، سوسونچیان، ایداجیان، قوشچیان، ایواغلانان، خزانچیان، ایناقان، شاقان و غیره از جمله مناصبی بودند که در تاریخ وصاف و

بعدها در دستور الکاتب از آنها یاد شده است (و صاف، ۱۳۳۸: ۴۵۶؛ نخجوانی، ۱۹۷۶: جزء دوم/۱۷، ۹۰).

اشرافیت نظامی عهد ایلخانی دارای یورت‌ها و علف‌خوارهای خاص خود بودند و از راه استثمار بخشی از رعایا درآمد زیادی داشتند. این نفوذ امرا در عهد مسلمانان ایلخانان هم مشهود بود و با وجود اقدامات غازان هنوز از اهمیت زیادی برخوردار بودند. براساس گزارش‌های منابع، هر قسمت از مملکت در دست خاتون و یا امیری بود و درآمد آن‌جا به او می‌رسید (کاشانی، ۱۳۴۸: ۱۲۴؛ رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۶۲: ۷۴۶/۲، ۷۷۳، ۷۸۶، ۸۰۷ تا ۸۰۸؛ رشیدالدین فضل‌الله، ۱۹۴۰: مکاتبات ۲۴ و ۲۵؛ عباسی، ۱۳۷۹: ۲۵۹). میزان تأثیرگذاری آن‌ها در ساخت سیاسی عهد ایلخانی تا آن‌جاست که پس از تثبیت موقعیت خویش گاهی جهت‌گیری مغایر با تمایلات ایلخانان داشتند. چنان‌که پطروشفسکی معتقد است سران نظامی پس از تثبیت و تقویت موقع خود از تقویت حکومت مقتدر ایلخانی سرباز زدند و سیاست پاشیدگی و عدم تمرکز قدرت را در پیش گرفتند. از نظر او این دسته از اشرافیت ایلی که با برخی از دسته‌های اشرافیت محلی ایرانی هم‌نوا شده بودند راه خود را می‌رفتند و آنچه تحت عنوان گرایش گریز از مرکز در این زمان معروف شده است از طرف این‌ها حمایت می‌شد (پطروشفسکی، ۱۳۵۷: ۸۹/۲-۹۳). اگر بخواهیم این نظر پطروشفسکی را بپذیریم باید بگوئیم دستگاه ایلخانی و یا حداقل شخص ایلخان در جهت منافع خودش هم که بود باید تا حدودی مغایر با این جریان عمل می‌کرد. پطروشفسکی خود در دنباله مطالب چنین آورده است که صرف‌نظر از هولاکو که در سیاست داخلی خویش در این زمینه تردید نشان می‌داد دیگر ایلخانان به طور کلی به بزرگان صحرانشین متکی بودند و با وجود این‌که در این طریق پیگیر و مصمم نبوده و تا حدودی ملایم عمل می‌کردند به گرایش گریز از مرکز تمایل داشتند (همان، ۹۳). در این مورد شکی نیست که ماهیت نظامی حکومت ایلخانان و پرداختن ایشان به جنگ‌های دائمی که بعضاً هم از سر اختیار نبود و در جهت حفظ موجودیت به آن می‌پرداختند، آن‌ها را مجبور می‌کرد که تا اندازه زیادی هواه خواه سپاهیان به طور کلی و اشرافیت نظامی به طور اخص باشند. در این زمینه طبیعی بود که ایلخان ایده و عمل این بزرگان نظامی را ارج گذارده و یا حداقل نسبت به آن مدارا کند. اما پرسش این است که حاکم ایلخانی تا چه اندازه

می‌توانست در این زمینه تسامح به خرج دهد؟ اگر به آن شدتی که پطروشفسکی و برخی دیگر محققان روسی اعتقاد دارند اشرافیت نظامی پس از تثبیت موقع خود خلاف تمرکز و انسجام اقتصادی و سیاسی عمل می‌کرده، پس تکلیف حکومت مرکزی ایلخانی، یاسای چنگیزی و اهمیت خاندان و خون چنگیزی و نظم تشکیلاتی و نظامی حکومت ایلخانی چه می‌شده است. براساس این نظر پطروشفسکی و موافقان او باید در عهد ایلخانی به جای حکومتی متمرکز در یک جغرافیای سیاسی منسجم حکومت‌های ملوک الطوائفی چندی وجود داشته باشند، اما در عمل این چنین نبود. در این زمینه باید توجه داشت که آنچه تحت عنوان اشرافیت نظامی و گرایش‌های آن‌ها مطرح می‌شود بدون وجود شخص ایلخان و خاندان چنگیزی مفهومی نداشته است. عملاً اشرافیت نظامی در خدمت دستگاه ایلخانی و جزئی از بنیان آن به شمار می‌رفت و نسبت به شخص ایلخان و قدرت او مفهومی ثانویه داشت. ماهیت نظامی حکومت ایلخانی موجب می‌شد که ایلخان پیش از این‌که یک حاکم اجرایی صرف باشد به عنوان یک فرمانده نظامی و تأمین‌کننده منافع اقتصادی-سیاسی سران نظامی به حساب آید. از این روی موقعیت او نسبت به دیگر سران نظامی موقعیتی برتر بود و هرگونه عملکردی از طرف آن‌ها، عملکرد اطاعت یا مخالفت‌جویانه زیردستان در برابر او محسوب می‌شد. طبیعی بود که ایلخانان حتی ضعیف‌ترین آن‌ها آنقدر قدرت داشتند که قوی‌ترین امیران و وابستگان به آن‌ها را از پای در بیاورند. آنچه تحت عنوان نفوذ امرای نظامی و تأثیرگذاری آن‌ها در امر مهمی همچون انتخاب یا عزل یک ایلخان گفته می‌شود تنها زمانی می‌توانست مفهوم و نمود عملی داشته باشد که مدعی قوی‌تری از دودمان چنگیزی آن‌ها را تحت حمایت قرار دهد. شواهد این واقعیت در عهد ایلخانی متعدد است و معمولاً در تسویه حساب‌های سیاسی که پس از جلوس ایلخان جدید انجام می‌گرفت، این سران نظامی بودند که بیشترین زیان را متحمل می‌شدند. با این اوصاف آنچه تحت عنوان گرایش‌گریز از مرکز در عهد ایلخانی مطرح می‌شود و آن را به عملکردهای لشکریان و سران نظامی نسبت می‌دهند نباید به معنی عملکرد سران نظامی در برابر شخص ایلخان و یا دستگاه ایلخانی تعبیر شود. اهمیت سران نظامی و گرایش‌های گریز از مرکز خصیصه حکومت‌های دارای پایگاه ایلی است و از نوعی نظم‌ناپذیری ذاتی آن‌ها در مقایسه با یک‌جانشینان ناشی می‌شود. در این زمینه باید دستگاه ایلخانی و اشرافیت مغولی

وابسته به آن در یک جهت بررسی شده و نظم‌ناپذیری و گرایش‌گریز از مرکز از طرف آن‌ها را در مقابل گرایشی که مورد توجه بزرگان ایرانی در جهت نظم‌پذیری و انسجام و تمرکز قدرت بود تحلیل شود. نظم‌ناپذیری و رویکرد یکسان نداشتن به امور خصیصه ذاتی مغول‌ها بود و آنچه در عهد ایلخانان به عنوان گرایش‌گریز از مرکز شناخته شده انعکاس یک چنین فرایند کلی است، اما از این جهت که مغایر با سنت‌های جمعی مردم و قلمرویی بود که بر آن حکومت می‌کردند این چنین شاخص شده است. البته باید توجه داشت که این موضوع به هر علت و به هر میزانی که بود ساختار جامعه ایرانی و از جمله حیات اقتصادی آن را تحت تأثیر قرار می‌داد. اقتصاد جوامع یک‌جانشین اعم از شهری یا روستایی پیش از هر چیز نظم و امنیت را طلب می‌کرد. نظم و امنیت نه تنها به این معنی که مرزهای منسجم و امنی وجود داشته باشد، بلکه به این معنا که براساس معیارهای مشخص و تعریف شده با دستاوردهای مادی آن‌ها برخورد شود و عدل در کمترین شرایط آن مراعات گردد. در این خصوص تا زمانی که مغول‌ها ماهیت نظامی خود را به صورت برجسته حفظ کرده و برقراری مناسبات با رعایای ایرانی را با رویکرد نظامی در نظر داشتند این نظم و امنیت به صورت کامل وجود نداشت، اما شرایط تاریخی یکسان باقی نماند و در کشمکش میان مدنیت و خوی صحرانشینی، اندیشه و فرهنگ برتر ایرانیان، مغول‌ها را تحت تأثیر قرار داد و تحولات تاریخی آن‌ها را به همگرایی با رعایای ایرانی سوق داد.

۵. زمینه‌های برتری اشرافیت نظامی در عهد ایلخانان

برتری طبقات لشکری و گرایش‌گریز از مرکز در سیاست و اقتصاد که از روحیه نظم‌ناپذیری ایلات ناشی می‌شد خاص عهد ایلخانی نبود و به صورتی ضعیف‌تر و در قالب تضاد شمشیر و قلم یا رقابت درگاه و دیوان در دوران حکومت‌های سلجوقی، خوارزمشاهی و حتی سامانی-غزنوی نیز وجود داشت. در این زمینه دوره سلجوقی به لحاظ چگونگی استقرار و حاکمیت یافتن عناصر ترکمن نمود مشخص‌تری داشت (کلوزنر، ۱۳۸۱: ۱۹-۲۰، ۲۴-۲۵). متها در دوره ساجقه و به ویژه در دوران اقتدار آن‌ها، نظر بر گسترده‌گی امپراتوری، رشد و اعتلای شهرنشینی، هم‌نوایی بیشتر سیاست و دیانت و سلطنت و خلافت-در قالب اندیشه‌های فقهی

و ایران‌شهری، تن دادن به برتری عملی دیوان‌سالاران ایرانی، نیازمندی به اندیشه‌پردازان مسلمان جهت توجیه و وضعیت آن‌ها در برابر خلفا و مسائلی از این قبیل، چندان فرصتی برای مقابله اهل شمشیر و قلم به وجود نیامد. با این حال، مطالبی از اندرزنامه خواجه حکایت از این دارد که مهار گرایش‌های افزون‌طلبانه ترکمانان چندان هم آسان نبوده است (برای نمونه ر.ک: نظام الملک، ۱۳۴۷: ۱۴۰-۱۴۱، ۱۸۹-۱۹۰، ۲۱۵، ۲۵۲). در دوران پس از سلاجقه بزرگ زمینه‌های خودسری اشرافیت نظامی در نتیجه تشتت قدرت و نابسامانی شرایط سیاسی، هموارتر شد و تعارض میان اهل قلم و اهل شمشیر تشدید شد. این تعارض و برتری‌طلبی اقشار نظامی تا آن‌جا بود که می‌توان یکی از علل اساسی زوال دو سلسله غوری و خوارزمشاهی را ضعف دیوان‌سالاری و ماهیت نظامی حکومت آن‌ها دانست (پطروشفسکی، ۱۳۵۷: ۸۹؛ رجب‌زاده، ۲۵۳۵: ۴۶-۴۷).

آمدن مغول‌ها برتری اهل قلم را بی‌درنگ از بین برد و عرصه را در اختیار صاحبان شمشیر قرار داد. مغول‌های نام‌سلمان که با یورش عظیم، ویرانی شدید و تعداد زیاد و یک مرتبه وارد ایران شدند نه با اهل قلم به مفهوم ایرانی آن‌آشنایی داشتند، نه قوانین حاکم بر ایران را ارج می‌نهادند و نه لزومی برای حمایت از حافظان سنت‌های ایرانی می‌دیدند. آن‌ها در پرتو یک رویکرد جدید که نه کاملاً ایلی و قبیله‌ای بود و نه قابل قیاس با سنن حاکم بر جوامع مدنی به ایران تاختند. دوران پس از ایلغار مغول اگرچه فرصت خوبی بود تا مغول‌ها از بیگانگی با رسوم و سنن مدنی رهایی یافته و همگرایی با ایرانیان را درپیش گیرند، اما نظر به شرایط تاریخی و ماهیت قدرت مغول‌ها فرصتی اندک بود. از این روی آمدن مغول‌ها در مرحله دوم و شکل‌گیری حکومت ایلخانی در مقایسه با گذشته تاریخ ایران از هر نظر تجربه جدیدی قلمداد می‌شد. حکومت ایلخانی در دهه‌های آغازین ساختار خود را از ساختار قدرت مرکزی امپراتوری مغول به ارث برده بود و تنها در مقام ضرورت خدمت‌گزاری دیوان‌سالاران و سنن اجرایی ایرانی را پذیرفته بود. ساختار حاکم بر جامعه ایلی مغول سنت شمشیر و عمل به یاسا بود و در بهترین حالت به زندگی مدنی و نظم موجود در آن بی‌توجه بود. نظم‌ناپذیری و گرایش‌های گریز از مرکز هم نتیجه عملی همین ساختار و الزامات ناشی از آن بود و همچون گذشته در قالب رقابت اهل شمشیر و اهل قلم و برخورد میان عناصر ترک-مغول و ایرانی

خود را نشان می‌داد. گرایش گریز از مرکز که شکل جمعی زندگی معتقدان به آن خانه به دوشی بود و با تمرکز و استقرار سیاسی، اجتماعی و اقتصادی هم‌خوانی کمتری داشت، با نظام‌های قانون‌مند و از جمله دین و شریعت که ساختی نهادینه داشت بیگانه بود و نوعی آسان‌گیری را در همه چیز طلب می‌کرد. این آسان‌گیری معمولاً در چارچوب سنت‌های ایلی و نوعی بی‌قیدی به قواعد و قوانین نهادینه شده عملی می‌شد؛ در مقابل بزرگان ایرانی در جهت ایجاد تمرکز و ثبات و حفظ موجودیت سنن ایرانی تلاش می‌کردند. برای ایرانیان که تجربه حکومت‌های غزنوی، سلجوقی و خوارزمشاهی را از سر گذرانده بودند حاکمیت و تأمین منافع مغول‌ها دغدغه اصلی نبود؛ اگر حاکمان مغولی هم لباس عافیت به تن کرده و همانند حاکمان ترک هم‌نوایی با ایرانیت را برمی‌گزیدند مورد تأیید بودند و به عنوان حافظان دین و دولت مورد توجه قرار می‌گرفتند. مشکل اندیشه‌شنندان و دیوان سالاران ایرانی این بود که مغول‌ها در رفتار خود تعادل نداشتند و عملکرد لجام‌گسیخته آن‌ها پایه‌های دین و دولت را به خطر می‌انداخت. خطر اصلی در این خصوص از جانب اهل شمشیر احساس می‌شد و تمام تلاش ایرانیان مهار رفتارهای آن‌ها بود.

خواجه نصیر طبقات اجتماعی را به چهارگونه اهل شمشیر، اهل قلم، تجار و پیشه‌وران و کشاورزان تقسیم کرده و آن‌ها را با چهار عنصر طبیعی آتش، هوا، آب و خاک مقایسه می‌کند. در این زمینه آن‌چه مورد نظر خواجه است ضرورت وجود نظم و تعادل در روابط میان آن‌هاست که تعادل اخیر را پادشاه و در این زمان ایلخان باید برقرار می‌کرد (رساله نصیرالدین در تاریخ شاهی قراختائیان، ۲۵۳۵: ۳۹-۴۱؛ نصیرالدین طوسی، ۱۳۶۴: ۳۰۴-۳۰۵). خواجه که در جای دیگری نیز آباقا را به اجرای یاسا و جلوگیری از نابسامانی و بی‌رسمی‌های لشکریان و کشوریان و رعایت عدل دعوت می‌کند (نصیحت‌نامه خواجه نصیر بر آباقا، ۱۳۳۵: ۴۸-۵۰) به طور طبیعی بی‌نظمی‌های موجود در جامعه را مد نظر داشته است. در ابتدای عهد هولاکو و پس از تسخیر بغداد هم بنا به روایت تاریخ فخری ابن طاووس فقیه بزرگ شیعی سلطان عادل کافر را بر سلطان مسلمان ظالم ارجحیت داد و نظم و امنیت را از منظر عدالت مطرح کرد (ابن طباطبا، ۱۳۶۰: ۱۹). این‌که آیا هولاکو و آباقا از منظر اندیشه فقه اسلامی به رعایت عدل و امنیت دعوت شده و یا واقع‌گرایی علمای اخیر به چنین رویکردی منجر شده بحث دیگری

است، اما مسلم است که نظر بر شرایط وانفسای پس از ایلغار مغول و ماهیت حکومتی آنها اگر کسی می‌توانست حداقل نظم و امنیتی برقرار کند شخص ایلخان بود. علاوه بر علمای اخیر تلاش دیوان‌سالاران مسلمان هم در همین طریق مهار رفتار مغول‌ها و جلوگیری از تمایلات گریز از مرکز آنها بود. دیوان‌سالاران معروفی همچون خاندان جوینی و رشیدی و حتی فردی همچون سعدالدوله یهود همین هدف را دنبال می‌کردند، اما دیوان‌سالاران مسلمان سعی در بهره‌گیری مشخص‌تر از سنن دینی داشتند و فردی همچون سعدالدوله از تجربیات مدیریتی خود که برای مغول سودآور بود بهره می‌گرفت. در این زمینه نکته مهم این است که چرا با وجود آن‌که سلاجقه هم که پایگاه ایلی و قبیله‌ای داشته و ساختار سیاسی-اقتصادی آنها پیش از قدرت‌گیری تا حدودی همانند مغول‌ها بود گرایش‌های گریز از مرکز عنا صر ترکمن را مهار کردند، اما در عصر مغول چنین نشد. مسلمانی سلجوقیان نخستین نکته مهم در این زمینه بود. در جامعه دین محور ایران که امکان وقوع هر تحولی بر پایه نگاه دینی امکان پذیر بود، نامسلمانی مغول‌ها نقش مهمی در عدم مهار زیاده‌خواهی‌های آنها داشت. این‌که بزرگان این عهد سعی در بومی کردن مغول‌ها از راه مسلمان نمودن ایشان داشتند و در نهایت این مهم که هرگونه اصلاح و پذیرش سنن ایرانی از طرف مغول‌ها در دوره مسلمانی آنها صورت گرفته است، اشاره بر همین عامل و میزان تأثیرگذاری آن دارد. در عصر سلجوقی تعامل اهل شمشیر و اهل قلم در چارچوب دین و لباس عافیتی که شریعت بر قامت بزرگان کشوری و لشکری دوخته بود صورت می‌گرفت، اما در عهد ایلخانی تا پیش از مسلمانی آنها زمینه این تعامل وجود نداشت. پس از مسلمانی آنها نیز از این جهت که حداقل قشر عظیمی از مغول‌ها از سر اختیار مسلمان نشده و اسلام‌پذیری آنها صبغه سیاسی داشت (ابن الوردی، ۱۹۷۰: الجزء الثانی/۳۴۴؛ ابوالفدا، ۱۳۲۵: ۳۳) امکان انجام این تعامل به صورت کامل فراهم نشد و گرایش‌های گریز از مرکز تا آخر عهد ایلخانی ادامه یافت. تداوم این گرایش تا بدان‌جا بود که پس از مرگ ابوسعید عملاً سران نظامی راه خود را در پیش گرفته و نوعی ملوک الطوایفی بر ایران حاکم شد. مسئله مهم دیگری که در مقایسه با عهد سلاجقه موجب شد ماهیت نظامی و نظم‌ناپذیری اهل شمشیر شدت بیشتری داشته باشد، مشکلات ایلخانان در سیاست خارجی بود. جنگ‌های دائمی ایلخانان در مناطق مرزی و لزوم آمادگی همیشگی برای جنگ آنها را

مجبور می‌کرد که طبقات لشکری را ارج بیشتی نهند. علاوه بر آن هر یک از شخصیت‌های ایلخانی خود در گام اول یک فرد لشکری محسوب می‌شدند و حتی مرکزیت سیاسی حکومت آن‌ها حالت خانه به دوشی داشت. پیش از این که شهر مشخصی همچون تبریز یا سلطانیه در اداره امور نقش مهمی ایفا کند، میزان تأثیرگذاری اردوی ایلخانی به مراتب بیشتر بود. حتی در عهد مسلمانی ایلخانان هم این روند تا حدی ادامه داشت و ابوالقاسم کاشانی زمانی که تاریخ الجایتو را می‌نویسد در شرح وقایع هر سال ابتدا محل اردوی ایلخان را مشخص می‌کند که بیلاق را در کجا و قشلاق را کجا گذارنده است (کاشانی، ۱۳۴۸: ۳۱، ۴۵، ۵۲، ۷۲، ۸۲، ۸۷، ۱۰۹، ۱۲۱، ۱۵۱). در همین خصوص اشاره‌های ابن بطوطه نشان می‌دهد که در اولوس جوجی هم با وجود مرکزیت سرای، اردو اهمیت بیشتری داشت و به شهری بسیار بزرگ و متحرک شبیه بود که تصمیمات مهم در آنجا اتخاذ و اجرا می‌شد (ابن بطوطه، ۱۳۷۶: ۴۰۲/۲-۴۰۳). در اولوس جغتای و اوکتای هم این روند ادامه داشت و نمودهای آن قابل بیان است (ساندرز، ۱۳۶۶: ۱۲۰-۱۲۱).

عامل دیگری که در نفوذ بیشتر امرای عهد ایلخانان سهم اثرگذار داشت، پایگاه اشرافی و موقعیت سیاسی- اجتماعی سران قبیله‌ای بود. این سران قبیله‌ای که از مدت‌ها پیش از قدرت‌گیری چنگیز جایگاه تأثیرگذار خود را در روند تحولات نشان داده و براساس پژوهش ولادیمیرتسف در تحقق نظمی تقریباً قراردادی و نوظهور سهم بسزا داشتند (ولادیمیرتسف، ۱۳۶۵: ۹۹-۱۴۲)؛ در جهت منافع مشترک و البته در شرایطی آمیخته از مسالمت و جنگ به تموچین پیوستند و به عنوان بخش مهمی از هرم اجتماعی نوظهور در رقم خوردن سیاست‌های کلان این قدرت جدید نقش جدی ایفا کردند. در این میان از آنجایی که امرای یادشده از موقعیت اشرافیت قبیله‌ای به کسوت امیری درآمده و یا در برخی موارد افراد آزادی بودند که در نتیجه شایستگی و سنت‌های جاری استپ به مرتبه اشرافی رسیده و خدمات شایسته‌ای به شخص چنگیز کرده بودند؛ طبیعی بود که از نفوذ و دامنه اختیار زیادی برخوردار باشند. در مقایسه با جایگاه و میزان نفوذ امیران و سران نظامی عهد سلجوقی که اغلب از میان ترکان مملوک و مزدوران زرخرید به مرتبه امارت و اشرافی رسیده بودند؛ بی‌تردید این پایگاه خاندانی و موقعیت اشرافی قبیله‌ای که به نسل‌های بعدی این امرا در عهد ایلخانان به ارث رسیده بود؛

به آن‌ها کمک می‌کرد تا از اقتدار بیشتری برخوردار باشند. این پایگاه سیاسی برخاسته از موقعیت اجتماعی و نظامی امرا و وجه موروثی آن که امکان داشتن مناسبات سودآور دو جانبه با خاندان چنگیزی را در اختیار آن‌ها قرار می‌داد و مبنایی برای مشروعیت آن‌ها فراهم می‌کرد، به گونه‌ای بود که پس از زوال ایلخانان بلافاصله در حکم مجوزی برای تشکیل حکومت از سوی ایشان راه را برای تشکیل حکومت‌هایی همچون آل چوپان و آل جلایر هموار کرد تا فترت پس از سقوط ایلخانان را پوشش دهند. همین موقعیت بایسته حوزه فعالیت و سببی در اختیار امرا قرار می‌داد که صرفاً به امور نظامی محدود نبود و گاه‌ا‌مور دیوانی و حقوقی را نیز دربرمی‌گرفت. همچنان که امیران عهد ایلخانان به لحاظ اقتصادی نیز جایگاه پرنفوذی داشتند و این نیز در تعالی پایگاه ایشان نقش تعیین‌کننده‌ای داشت. برخی از امرا نیز با خاندان حکومتی ارتباط سببی داشتند و ازدواج شخص ایلخانان با دختران امرا و یا برعکس زن گرفتن امرا از خاندان‌های چنگیزی، که موجبات بهره‌گیری امرا از نفوذ خواتین را فراهم می‌کرد، نیز در چگونگی موقعیت ایشان مؤثر بود. مهم‌ترین عوامل مؤثر در این نفوذ نظامی را می‌توان چنین برشمرد:

- تأثیرپذیری از ساختار امپراتوری مغول که به طور مشخص ماهیت و بنیادی نظامی داشت و تکوین و تداوم آن در گرو حفظ جایگاه و تأمین منافع اشرافیت نظامی بود.
- آمریت شخص ایلخان و سپس خوانین و خواتین خاندان چنگیزی در ساختار حکومت ایلخانی که در پرتو ساختاری چندان تعریف نشده، اشرافیت نظامی برتری ایلخان و دستگاه ایلخانی را پذیرفته و در مقابل امتیازهای خود را حفظ می‌کردند.
- وجود جنگ‌های دائمی در نواحی مرزی که ضرورت داشتن سپاهیان آماده و کارآمد و به تبع آن بزرگان نظامی ذی‌نفوذ را در پی می‌آورد.
- ماهیت دوگانه ساختار قدرت در این عصر که نوعی دوگانگی (دوآلیسم) را در سلسله مراتب اداری و اجرایی حکومت ایلخانان در پی می‌آورد.
- تلاش برای ماندگاری و استمرار قدرت که براساس آن رمز بقای خود را در اتکای به سپاه و توجه به اشرافیت ایلی می‌دیدند.

- ماهیت قبیله‌ای مغول‌های مستقر در ایران که جایگاه بزرگان و اشرافیت قبیله‌ای را به عنوان بزرگان نظامی تضمین می‌نمود.

۶. نتیجه‌گیری

ماهیت نظامی حکومت ایلخانان که خود از ماهیت حیات ایلی و الگوبرداری آن‌ها از ساختار حاکم بر امپراتوری مغول ناشی شده بود اهمیت بیشتر را به اهل شمشیر می‌داد. این برتری در ذات خود نظم‌ناپذیری و گرایش گریز از مرکز داشت و سیاست و اقتصاد را از این منظر می‌نگریست. با وجود اهمیت فراوان اهل شمشیر این شخص ایلخان بود که در رأس سلسله مراتب لشکری و کشوری قرار داشت؛ یاسا و یوسون چنگیزی به عنوان آیین‌نامه عملی مغول‌ها در وجود ایلخان تبلور داشت و هرگونه اقدامی در جهت اصلاح و یا تخریب با تأیید او انجام می‌گرفت. اگرچه ایلخانان مجبور شدند در پرتو ملاحظات سیاسی و اقتصادی، شرایط را به سمت تحقق بیشتر اقتصاد امری هدایت کنند و در این جهت سعی در تعدیل جایگاه بزرگان لشکری نمودند، اما از سوی دیگر در راستای ملاحظات نظامی و به خصوص جنگ‌های دائمی در مرزهای غربی و شمالی مجبور به تکیه بر عناصر نظامی بودند. اقشار نظامی در سراسر عهد ایلخانان از جایگاه قابل اعتنایی برخوردار بودند و اشرافیت نظامی نفوذ خود را با وجود اصلاحات عصر مسلمانی و اهتمام بیشتر به رعایای غیرنظامی در این عهد حفظ کردند. این در حالی بود که از اندک زمانی پس از تکوین حکومت ایلخانان در پرتو نیازهای اجرایی و حکومتی و زمینه‌های مرتبط با ضرورت توجه به اقتصاد امری، مجبور به رعایت حال دیوان‌سالاران مسلمان و رجال ایرانی بودند. می‌توان چنین برداشت کرد که ساخت سیاسی عهد ایلخانان به اقتضای شرایط نوعی دوگانگی را از حیث نفوذ لشکریان و کشوریان در خود داشت که البته اقشار کشوری به تدریج بر نفوذ خود افزوده و جایگاه لازم را به دست آوردند. در این میان جایگاه و جهت‌گیری شخص ایلخان بسیار مؤثر بود و تا آخر این عهد نفوذ نسبی نظامیان حفظ شد.

۷. پی‌نوشت

۱- برخی محققان در شرح ماهیت و جایگاه «تما» در منابع دوره مغول به تأثیرگذاری سنن اجرایی دوگانه چین بر ساختار حکومتی مغول‌ها و به تبع آن دیگر مناطق تحت استیلای آن‌ها قائل شده‌اند. از این جمله «دونالد استراوسکی» است که در مقاله «تما و ساختار مدیریتی دوگانه در امپراطوری مغول» به این مسأله پرداخته است. وی با استفاده از منابع اصلی چینی و تحقیقات انجام گرفته در حوزه اداری چین، ساختار تما را اقتباسی از یک نهاد مدیریتی حکومت تانگ می‌داند که مبتنی بر استقرار هم‌زمان دو فرمان‌دار نظامی و شهری با حیطه‌های مدیریتی هم‌پوشان برای مناطق دور از مرکز بود. استراوسکی نهاد تما را دارای دو منصب نظامی (تماچی^۱) - و شهری (درویچی^۲) می‌داند و آن‌ها را متناظر مناصب باسقاق و شحنة در دوره سلجوقی قلمداد می‌کند. او ضمن بررسی پیشینه مناصب دوگانه مدیریتی در ادوار مختلف تاریخ چین با استناد به تاریخ جهانگشا می‌نویسد که مغولان برای شهرهایی که با صلح تسلیم می‌شدند، شحنة و در شهرهایی که مقاومت می‌کردند و ناچار به لشکر کشی می‌شدند، باسقاق تعیین می‌کردند (استرافسکی^۳، ۱۹۹۸: ۲۷۷-۲۶۲). بارتولد که برخلاف گروسه آغاز بهره‌گیری از سنن اداری چینی را نه از زمان چنگیز بلکه از زمان اوکتای می‌داند، درباره یکی بودن منصب تماچی و باسقاق با استراوسکی و منبع مشترکشان اسقف پالادی کافاروف، مترجم تاریخ سری به روسی، هم عقیده است، اما حوزه کارکرد باسقاق یا همانا تماچی را متفاوت بیان می‌کند (گروسه، ۱۳۵۳: ۳۵۴، ۳۶۲، ۴۱۲؛ بارتولد، ۱۳۶۶: ج ۲، ۲۶۵-۲۶۸). صرف‌نظر از این محققان و عده دیگری که درباره تما تحقیق کرده و البته به نقطه نظر مشترکی نرسیده و یا نتوانسته‌اند حوزه مفهومی و کارکردی مناصب باسقاق (تماچی) و شحنة (درویچی) را تعیین کنند؛ به نظر می‌رسد که نظام مدیریتی دوگانه مأخوذ از چین از سوی مغول‌ها، در ایران عهد ایلخانان چندان جایگاهی نداشته و تحلیل ماهیت حکومت ایلخانی برپایه همان کشمکش سنتی اهل قلم و اهل شمشیر مطلوب‌تر نشان می‌دهد.

۱. Tammachi

۲. Daruyachi

۳. Ostrawski

۸. منابع

- ابن الوردی، زین‌الدین عمر (۱۹۷۰). تتمه المختصر فی اخبار البشر، الجزء الثاني، بیروت، المطبعة دارالمعرفة.
- ابن بطوطه، محمد بن عبدالله (۱۳۷۶). سفرنامه، ترجمه محمد علی موحد، ج ۲، تهران، انتشارات آگه، چاپ ۶.
- ابن طباطبا (ابن طقطقی)، محمد بن علی (۱۳۶۰). تاریخ فخری، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ ۲.
- ابن عبری، غریغوریوس ابوالفرج بن اهرن (۱۳۶۴). تاریخ مختصرالدول، ترجمه محمد علی تاج پور حشمت الله ریاضی، تهران، انتشارات اطلاعات.
- ابوالفداء، عمادالدین بن اسماعیل (۱۳۲۵). المختصر فی اخبار البشر، علی نفقه سید محمد عبداللطیف الخطیب و شرکاه، القاهرة: المطبعة الحسينیه، المصر.
- اشپولر، برتولد (۱۳۶۸). تاریخ مغول در ایران، ترجمه محمود میر آفتاب، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، چاپ ۳.
- بارتولد، و.و (۱۳۶۶). ترکستان‌نامه، ترجمه کریم کشاورز، تهران، انتشارات آگاه.
- بیانی، شیرین (۱۳۷۵). دین و دولت در ایران عهد مغول، ج ۲، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- تاریخ شاهی قراختائیان (۲۵۳۵). به اهتمام و تصحیح محمدابراهیم باستانی‌پاریزی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- پطروشفسکی، ایلیا پاولوویچ (۱۳۵۷). کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول، ترجمه کریم کشاورز، تهران، انتشارات نیل، چاپ ۳.
- جوینی، علاءالدین عطا ملک (۱۳۷۰). تاریخ جهانگشا، به سعی و اهتمام عبدالوهاب قزوینی، تهران، انتشارات ارغوان، چاپ ۴.
- رجب‌زاده، هاشم (۲۵۳۵). آئین کشورداری در عهد وزارت رشیدالدین فضل الله، تهران، انتشارات توس.

- رشیدالدین فضل الله همدانی (۱۳۶۲). جامع التواریخ، به کوشش بهمن کریمی، تهران، انتشارات اقبال، چ ۲.
- _____ (۱۹۴۵). مکاتبات رشیدی، جمع‌آوری مولانا محمد ابرقوهی، به سعی و اهتمام و تصحیح محمد شفیع، پنجاب، بی‌نا.
- رضوی، ابوالفضل (۱۳۹۰). شهر، سیاست و اقتصاد در عهد ایلخانان، تهران، امیرکبیر، چاپ ۲.
- _____ (۱۳۸۷). ماهیت ایرانی حکومت مغول‌ها، ماهنامه زمانه، س ۷، ش ۷۳-۷۴، ص ۲۶-۳۲.
- ساندرز، ج.ج. (۱۳۶۳). تاریخ فتوحات مغول، ترجمه ابوالقاسم حالت، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- عباسی، جواد (۱۳۷۹). امارت در ایران عهد مغول، رساله دکتری، تهران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران.
- کلوزنر، کارلا (۱۳۸۱). دیوان‌سالاری در عهد سلجوقی (وزارت در عهد سلجوقی)، ترجمه یعقوب آژند، تهران، امیر کبیر، چاپ ۲.
- کاشانی، ابوالقاسم (۱۳۴۸). تاریخ الجایتو، به اهتمام مهین همبلی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- گروسه، رنه (۱۳۵۳). امپراطوری صحرائوردان، عبدالحسین میکده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر.
- لمبتون، ان. کی. اس (۱۳۷۲). تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران، ترجمه یعقوب آژند، تهران، نشر نی.
- مرتضوی، منوچهر (۱۳۵۸). مسائل عصر ایلخانان، تبریز، مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران.
- مزارعی، عدنان (۱۳۴۸). تاریخ اقتصادی و اجتماعی ایران و ایرانیان از آغاز تا صفویه، تهران، انتشارات دهخدا.
- نخجوانی، محمد بن هندوشاه (۱۹۶۷). دستور الکاتب فی تعیین المراتب، به سعی و اهتمام و تصحیح عبد الکریم اوغلی زاده، ج ۲، مسکو، اداره انتشارات دانش.
- نصیحت‌نامه خواجه نصیر بر آباقا، در: محمد مدرس زنجانی، (۱۳۳۵). سرگذشت و عقاید فلسفی نصیر الدین طوسی (بانتظام بعضی از رسائل و مکاتبات وی)، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.

جامعه‌شناسی تاریخی _____ دوره ۹، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۶

- نصیرالدین طوسی (۱۳۶۴). اخلاق ناصری، تصحیح و تنقیح مجتبی مینوی، علیرضا حیدری، تهران، انتشارات خوارزمی.
- نظام‌الملک، ابوعلی حسن طوسی (۱۳۴۷). سیرالملوک، به اهتمام هیوبرت دارک، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ ۲.
- وصاف الحضرة، فضل‌الله بن عبدالله (۱۳۳۸). تاریخ وصاف الحضرة، باهتمام محمدمهدی اصفهانی، تهران، انتشارات کتابخانه ابن سینا و کتابخانه جعفری تبریز.
- ولادیمیرتسف (۱۳۶۵). نظام اجتماعی مغول، ترجمه شیرین بیانی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ ۲.
- هیکس، جان (۲۵۳۶). نظریه‌ای درباره تاریخ اقتصاد، ترجمه فرهنگ مهر، ج ۲، شیراز، انتشارات دانشگاه پهلوی، چاپ ۲.
- Ostrawski, Donald (1998). "The "Tamma" and the dual-administrative structure of the Mongol Empire", Bulletin of the school of Oriental and African Studies, University of London, Vol. 61, No. 2.

